

Substantial - Accidental

Remarks on Sapir-Whorf Hypothesis

Kamran Shakiba¹

The basic ideas behind The Linguistic Relativity Hypothesis are (1) there are quite different morphosyntactic configurations of meaning in languages, particularly of those belonging to different language families,(2)these language-specific morphosyntactic configurations control our thought processes and our experience of reality. If so, we can speak of structural relativity of thought and worldview with respect to using a different language. I will in this paper first give a brief historical overview of this issue and cite evidence from several languages (mainly English and Persian), to show that though, there are quite different lexical and grammatical categorizations of languages, data from semantic changes show that Linguistic Determinism cannot be literary true, and categories and morphology labeling them can change independently, therefore linguistic patterns do not shape and affect our thought directly .we try to show this Whorfian thought arises from the fact that they believe there is a direct relationship between language and the world, whereas that's not the case and language categories the world through a complicated network of concepts. I will then argue that Whorfian effect of languages on thought can be true only once we take aesthetic function as the only role of language and when we focus just on aesthetic-related productions (i.e. literature). In the end I will try to explain why it was possible for quite well-known scholars to hold such relativistic opinions on this major issue.

Key Words: substantial, accidental, linguistic Relativity hypothesis, Sapir-Whorf Hypothesis

¹- M.A.Student,Linguistics Department, Allame Tabatabai University
kamranshakiba1@gmail.com

ذات و عرض

نقدی بر فرضیه ساپیر- ورف

کامران شکیبیا^۱

چکیده

نسبیت که در متون زبان‌شناسی به فرضیه ورف^۲ نیز معروف است، متکی بر دو فرض و یک نتیجه است؛ نخست این که زبان‌ها- مخصوصاً آنهایی که متعلق به خانواده‌های زبانی مختلف‌اند- به لحاظ ساختار واژگانی تفاوت‌های چشمگیری دارند؛ دوم این که ساخت زبان در ادراک ما از جهان خارج موثر است. در نتیجه کسانی که به زبان‌های بسیار متفاوت صحبت می‌کنند، جهان را یکسان درک نمی‌کنند. بنابراین می‌توان گفت جهان‌بینی متفاوتی دارند. در این مقاله پس از مروری بر پیشینه مطالعات در باب فرضیه نسبیت زبانی، با ذکر مثال‌هایی از زبان‌های مختلف به ویژه فارسی و انگلیسی، نشان خواهیم داد که فرض اول درست و فرض دوم تا اندازه‌ای به بیراهه رفته است و بنابر این نتیجه‌ای که از آن گرفته شده است، بی‌اعتبار می‌نماید. این سوء تفاهم از آنجا ناشی می‌شود که ورف و طرفداران فرضیه‌اش بر این باور بوده‌اند که زبان مستقیماً با جهان خارج ارتباط دارد، در حالی که چنین نیست و زبان از طریق شبکه پیچیده‌ای از مفاهیم ذهنی، جهان را توصیف می‌کند. پس از نگاهی اجمالی به استمرار نظری این فرضیه و پذیرش و تایید آن از سوی بزرگان، در این مقاله معلوم خواهد شد که نسبیت زبانی را می‌توان تا حدی تنها به حوزه ادبیات محدود کرد.

واژه‌های کلیدی: ذات، عرض، نسبیت زبانی، فرضیه ساپیر- ورف

۱- مقدمه

در این مقاله برآنیم تا به موضوعی بپردازیم که نام‌های مختلفی را بر خود چون عرضیاتی^۳ بر تن یک ذات نهاده است، نام‌هایی از قبیل: ۱- فرضیه ورف، ۲- نسبیت زبانی^۴، ۳- نسبیت زبان، ۴- فرضیه ساپیر- ورف^۵. در فرضیه نسبیت زبانی این گونه بیان می‌شود:

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی kamranshakiba1@gmail.com

^۲- Whorf Hypothesis

^۳- Accidentals

^۴- linguistic Relativity hypothesis

^۵- Sapir-Whorf Hypothesis

۱- زبان‌ها مخصوصاً آنهایی که متعلق به خانواده‌های زبانی مختلف‌اند، به لحاظ ساختار نحوی و ساختار واژگانی تفاوت چشمگیری با هم دارند.

۲- ساخت این زبان‌ها ادراک ما را از جهان خارج شکل می‌دهند.

در نتیجه، کسانی که به زبان‌های بسیار متفاوت صحبت می‌کنند، در اثر این تفاوت‌ها در جهانی متفاوت زیست می‌کنند، بنابراین می‌توان گفت جهان‌بینی متفاوتی دارند (باطنی، ۱۳۸۵: ۳۹-۴۷). در این مقاله قصد بر آن است تا شرح مختصری از سرچشمه فکری این فرضیه به دست داده شود و با مثال‌هایی از زبان‌های مختلف به ویژه فارسی و انگلیسی، نشان داده شود که فرض اول که به گوناگونی واژگان و ساختارها رای می‌دهد درست و فرض دوم که به تأثیر مستقیم این گوناگونی‌ها بر ادراک آدمی قائل است تا اندازه‌ای به بیراهه رفته است. نسبیت زبانی را می‌توان تا حدی تنها به حوزه ادبیات محدود کرد؛ یعنی حوزه‌ای که در آن بسیاری از قوائد زبان‌شناسی در برابر آن سر فرود می‌آورند و دنیایی که قطعیت از آن رخت بر بسته و زیبایی عرض و نسبت در صورت، جای مطلق بودن حقیقت و واحد بودن ذات^۱ را گرفته است. به زبان علمی‌تر تنها در دنیایی می‌توان انتظار نسبیت را داشت که سخن از خلاقیت^۲ به میان می‌آید یعنی در جایی که تنها با قوانین مبتنی بر قائده محض^۳ نمی‌توان گره از معمای ادبیات گشود و با قوانینی گاه مخالف قانون‌های قطعی و ریاضی‌وار زبان‌شناسی برمی‌خوریم و به این نکته می‌رسیم که به گفته یاکوبسن تنها زمانی می‌توان وارد دنیای ادبیات شد که عالم قطعیت‌مدار و ریاضی‌وار زبان‌شناسی را به تمام و کمال پشت سر گذاشته باشیم.

۲- پیشینه مطالعات

نگاهی به مباحثی چون نسبیت زبانی و پرداختن به این موضوع سابقه‌ای بس طولانی دارد و تا مطالعات فیلسوفان یونانی در سده‌های پیش از میلاد مسیح می‌توان آن را پی‌گرفت، یعنی آنجایی که ارسطو در باب زبان در آغاز رساله در باب تعبیر^۴ این گونه می‌گوید که «سخن گفتن (نطق) عکس برگردان دریافت‌های ذهن است و نوشتن (کتابت) عکس برگردان سخن گفتن» (روبینز^۵، ۱۹۹۷: ۲۴). علاقه همه جانبه‌ای که در نیمه دوم از قرن ۱۸ به حل مسائل مرتبط با سر منشاء زبان مطرح بود، سرانجام در جایزه‌ای متبلور شد که آکادمی پروسایی^۶ به سال ۱۷۶۹ تعیین کرد تا به هر

^۱- Substantial

^۲- productively

^۳- pure rule-governed rules

^۴- De interpretatione

^۵- Robins

^۶- Prussian Academy

رساله‌ای داده شود که بتواند به این سوال‌ها پاسخ دهد که آیا آدمیزاده ممکن است بتواند زبان خود را به تنهایی و بی‌آنکه از منبع دیگری کمک گرفته باشد به مرتبه‌ای از کمال برساند که شناخته ماست؟ و اگر میسر بود آدمیزاده چگونه به این کار پرداخته است و در انجام آن موفق شده است؟ راه حل‌هایی که هردر^۱ برای مسائلی به دست داده که آکادمی پروسیایی فراییش نهاده بود، جایزه آکادمی را به او اختصاص داد. راه حل‌های مزبور به سال ۱۷۷۲ در کتابی به نام *جستارهایی در باب خواستگاه زبان*^۲ چاپ و منتشر شد، هردر در این کتاب اظهار داشت که زبان و اندیشه از یکدیگر جدا ناپذیرند و زبان هم ابزار اندیشه آدمی است هم محتوا و هم صورت آن. هردر بنای نظر خود را بر این فرض نهاده بود که زبان و اندیشه هر دو منبع مشترکی دارند و به موازات هم پیشرفت کرده‌اند. این فرض و نظر بدیع بود و از آنجایی که این عقاید در آستانه عصر رمانتیسم در اروپا به ویژه در آلمان و درست در لحظه‌ای از تاریخ که ملیت‌گرایی اروپا می‌خواست به مضمونی غالب در عرصه سیاست بدل شود، اقرار به این قول که زبان هر ملتی فردیتی مختص به خود دارد، مورد قبول مردم قرار گرفت و خیلی زود موجبات گسترش آن تفکر را ایجاد کرد (روبینز، ۱۹۹۷: ۱۵۵-۱۵۶).

اگر چه هردر و هامن^۳ نیز به مسایل نسبت زبانی پرداخته بودند، در پژوهش‌های سنتی مربوط به ریشه‌های فکری این فرضیه یعنی ساپیر-ورف^۴، ریشه آن را عمدتاً به نظریه زبان آلمانی در قرن ۱۷ (برای مثال لایبنیتس^۵) تا اوایل قرن ۱۹ مربوط می‌دانند (در آن هومبولت^۶ «فرم داخلی»^۷ زبان را با ویژگی‌های ملتی که بدان زبان سخن می‌گوید مرتبط می‌دانند) (براون^۸، ۱۹۶۷: ۱۰۹). ویلهلم فن هومبولت، چندین سال قبل از آنکه با زبانی غیر اروپایی بر خورد کند، در نامه‌ای مورخ ۱۷۹۸ به فریدریش شیلر^۹ فرضیه جهان‌بینی^{۱۰} را این گونه شرح می‌دهد:

«اگر چه زبان، خود را به صورت ذهنی بر ما و بر کل فعالیت‌های ذهنی‌مان نمایان می‌سازد (به راه و رسم خودمان) به همان میزان عینیت در تفکرمان وجود دارد. آن را برایمان تولید کرده و می‌سازد [...]». بنابراین زبان از جنبه ادراک، اگر نه تماماً لاقلاً تا میزان زیادی، وسیله‌ای است که انسان در آن واحد، خود و جهان پیرامون خود را می‌سازد و یا این که به وسیله آن از طریق تمایز گذاشتن بین خودش و جهان پیرامونش، از خویشتن آگاه می‌شود» (کوئرنر، ۲۰۰۰: ۹).

^۱ - Herder

^۲ - Abhandlung über den Ursprung der Sprache

^۳ - Hamann

^۴ - Sapir Whorf Hypothesis

^۵ - Leibnitz

^۶ - Humboldt

^۷ - Inner Form

^۸ - Roger Langham Brown

^۹ - Friedrich shiller

^{۱۰} - Weltanschauungstheorie

بیشتر از ده سال بعد، یعنی در سال ۱۸۱۲، ویلهلم فن هومبولت در مقاله‌هایی در باب زبان‌های قاره جدید که توسط برادرش الکساندر^۱ برای پروژه‌ای خاص پیش‌نویس شده بود و هرگز نیز به چاپ نرسید این گونه بیان می‌کند «جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم دقیقاً همان جهانی است که زبان‌هایمان برایمان پیوند زده و به وجود آورده‌اند» (مجموعه آثار ۳: ۳۳۲، به نقل از کوئرنر، ۲۰۰۰: ۱۰).

خطوط فکری هردر- هومبولت، راجع به مسائل زبانی را می‌توان به وضوح در پایان‌نامه فوق‌لیسانس یکی از شاگردان برجسته بواس^۲ به نام ادوارد سایپر (۱۸۸۴-۱۹۳۹) یافت. وی در آن به مقایسه دیدگاه‌های هردر با هومبولت پرداخته است و به تأثیر هردر بر هومبولت اشاره می‌کند (سایپر، [۱۹۰۷]۱۹۸۴: ۳۸۵-۳۸۸ به نقل از کوئرنر، ۹). سایپر در این صفحات به آثاری از استینثال^۳ اشاره می‌کند که قبلاً توسط هایمز^۴ (۱۸۵۶) مطرح شده بود. استینثال صحت چنین قرابت و وابستگی را مورد تردید قرار داده است و با آن مخالفت می‌کند. در ضمن ارتباط میان هومبولت و سایپر به صورت جامع‌تر و کامل‌تر توسط درچسل^۵ مورد تحقیق قرار گرفته؛ که وی در آن عمدتاً به مفهوم «فرم داخلی» و فرضیه‌ای می‌پردازد که به اصطلاح سایپر- ورف خوانده می‌شود (بسنجید با سایپر، همان: ۱۵۵، به نقل از کوئرنر، ۱۹۲۱: ۹). در واقع این نظریه «جهان‌بینی» هومبولت است که ذهن زبان‌شناسان مردم‌شناس، به ویژه در ده‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را به خود مشغول کرده است و بنابراین عاملی برای روشن‌تر ساختن حضور مداوم تفکر هومبولتی در زبان‌شناسی آمریکای شمالی می‌باشد.

بواس در مقدمه مشهورش بر جلد اول از کتاب راهنمای زبان‌های سرخپوستی که در سال ۱۹۰۸ نوشته شد، حرف‌هایی بیان می‌کند که به روشنی نمودی از تفکرات هومبولتی می‌باشد: (بواس، ۱۹۱۱: ۷۲-۷۳، به نقل از کوئرنر، ۲۰۰۰) وی این چنین می‌گوید که به دلیل آنکه دسته‌ای از عقاید و مفاهیم متفاوت، تنها به وسیله یک اصطلاح بیان می‌شوند، برداشت‌هایی که مبتنی بر صورت‌های طبقه‌بندی عقاید ماست، عمدتاً در غالب رابطه‌ای بین زبان‌های متفاوت یافت می‌شود. [...]

ویژگی‌های زبان به روشنی در دیدگاه‌ها و رسوم مردمان جهان نمود یافته‌اند.

اگرچه هومبولت با قاطعیت تأکید می‌کند که هر زبانی که ما بدان سخن می‌گوییم، شیوه نگاهمان را به هر چیزی تعیین کرده است و آن را می‌سازد، اما بواس جانب احتیاط را رعایت کرده است و به احتمال تأثیر دو جانبه میان زبان و تفکر قائل می‌باشد (هومبولت به صورت ضمنی نظریه بواس را کنار نمی‌گذارد). سایپر که در زمینه رابطه میان زبان و دیدگاه فرد، سال‌ها بر روی زبان‌های

^۱- Alexander

^۲- Boas

^۳- Steintal

^۴- Hymes

^۵- Drechsel

سرخپوستی کار کرده و رساله دکتری خود را زیر نظر بواس، در سال ۱۹۰۹ به پایان رسانده بود، حدود ۲۰ سال بعد، بیانیه بسیار شدیدتر و قاطع‌تری را در این زمینه ابراز می‌کند. وی این بیانیه را در نشست مشترک بین انجمن زبان آمریکا و در جوامع تحصیل کرده آمریکا، در دسامبر ۱۹۲۸، در شهر نیویورک ایراد نموده است (سایپر، ۱۹۴۹: ۲۰۹ - ۲۱۰: به نقل از کوئرنر: ۱۱-۱۰).

«نوع بشر، نه در یک جهان کاملاً عینی است و نه در جهان فعالیت‌های اجتماعی که به صورت منظم تلقی می‌شود زندگی می‌کند، بلکه به شدت تحت تأثیر زبان ویژه‌ای است که بدان سخن می‌گوید و ابزار بیان جامعه‌اش می‌باشد و این بسیار ساده لوحانه است که تصور کنیم، فرد بدون استفاده از زبان، با واقعیت زندگی سازگاری می‌یابد و زبان تنها وسیله‌ای فرعی از حل مشکلات ارتباطی و تفکری بشر محسوب می‌شود. حقیقت امر آن است که «جهان واقعی» تا حد بسیار زیادی به صورت خود آگاه زاده عادت زبانی یک ملت است [...] و بارها و بارها، به دلیل آنکه عادات زبانی جامعه‌مان انتخاب‌ها و گزینه‌های مشخصی را بر تفسیر ما تحمیل می‌کند، دنیا را به صورت متفاوتی، می‌بینیم، می‌شنویم و تجربه می‌کنیم».

در میان زبان‌شناسان، بدون شک ادوار سایپر بود که به عنوان یکی از شاگردان باهوش بواس مطرح شد (دکتری، ۱۹۰۹) و از طریق وی و دیگر مردم‌شناسان متعددی که وی تربیت نموده بود، اکنون می‌توانیم ادامه تفکرات هومبولت را در زبان‌شناسی آمریکایی قرن ۲۰ دنبال کنیم. از جمله شاگردان او می‌توان به افرادی اشاره کرد از جمله: چارلز فردریک ووئگلین^۱ (۱۹۸۶-۱۹۰۶) هویجر^۲، با وجود این، با توجه به گفتمان حاضر باید از نوشته‌های بنجامین لی ورف (۱۸۹۷-۱۹۴۱) که در سخنرانی‌های سایپر در دانشگاه ییل، در اواخر دهه ۱۹۳۰ حضور پیدا کرده بود، و از جرج ال تراگر^۳ (۱۹۹۲-۱۹۰۹) که با ورف در تحقیق درباره زبان‌های سرخپوستی همکاری می‌کرد. در نهایت تراگر برای اولین بار مقاله‌های ورف را در سال ۱۹۴۹ جمع‌آوری و منتشر کرد و در نتیجه علائق شدیدی را در زمینه فرضیه سایپر- ورف در میان محققان به وجود آورد.

حرفه اصلی ورف مهندسی شیمی و مأمور رسیدگی به بیمه‌های آتش سوزی بود و پژوهش‌های زبانی را به عنوان کار فرعی دنبال می‌کرد. در واقع به نقل از رگنا دارنل^۴ (۱۹۹۰: ۳۸۰ - ۳۸۲) بنجامین لی ورف این کار را آگاهانه به منظور جذب دانشجویانی (اغلب غیر زبان‌شناسی) که در درس زبان‌شناسی سرخپوستی شرکت داشتند انجام می‌داد. بدین وسیله ورف در مقاله‌ایی با عنوان «علم و زبان‌شناسی» که در مجله غیر زبان‌شناسی چاپ شد، این گونه دانشمندان را مورد خطاب قرار می‌دهد (ورف، [۱۹۴۰] ۱۹۵۶: ۲۰۲، به نقل از کوئرنر، ۲۰۰۰: ۱۳-۱۲):

^۱- Charles Frederick Voegelin

^۲- Hoijer

^۳- Gorge

^۴- Regna Darnell

«نظام پس‌زمینه‌ای هر زبان (به عبارت دیگر همان دستور) صرفاً نظام بازآفرینی و تکثیر عقاید صوتی نمی‌باشد، بلکه به بیان دقیق شکل دهنده عقاید و برنامه‌ها و راهنمایی برای فعالیت‌های ذهنی شخص است که به وی در تحلیل برداشت‌ها و ترکیب ذخیره ذهنی در حال مبادله، کمک می‌کند».

در اینجا باید به تمایز ظریفی که میان نسبیت زبانی و فرضیه سایپر- ورف وجود دارد اشاره شود، اگر چه در ادبیات گاه نام‌های متفاوتی به این فرضیه داده می‌شود ولی تأکید بر بی‌حد و حصر بودن صورت‌های زبانی و تفاوت آنها از زبانی به زبان دیگر در فرضیه سایپر ورف به نام «نسبیت زبانی» خوانده می‌شود که در آن هیچ حد و حصری برای تنوع ساختی زبان‌ها (=صورت زبان‌ها) وجود ندارد (لاینز^۱، ۱۹۸۱: ۳۰۴). در واقع فرضیه سایپر- ورف تجمع مفهوم جبر زبانی است که می‌گوید، محتوای مفاهیم هر زبانی تعیین کننده طرز تفکر و جهان‌بینی سخنگوی بومی آن زبان است (چامسکی، ۱۹۶۶: ۲۵) و مفهوم نسبیت زبانی می‌باشد، یعنی اینکه تفاوت بین زبان‌ها ممکن است به تفاوت‌ها و یا حتی قیاس ناپذیری در فرایندهای ذهنی منجر شود (دبیر مقدم، ۱۳۷۹: ۱۶۷). این اصطلاح سایپر - ورف که گاهی به جای فرضیه نسبیت زبانی به کار می‌رود، اولین بار توسط هری هویجر (۱۹۷۶-۱۹۷۴) در مقاله‌ای در کنفرانس سال ۱۹۵۴ که به مسائل مربوط به نسبیت زبانی اختصاص داده شده بود بیان شد. بعدها جان کارل^۲ از طریق چاپ مقاله‌های بنجامین لی ورف که در آن زمان در گذشته بود بیشتر به جهانیان عرضه شده و مورد شناخت کاملتری قرار گرفت (کوئر، ۲۰۰۰: ۱).

از آن تاریخ به بعد تعداد زیادی از زبان‌شناسان از جمله کوپر^۳، لوسی^۴، لی^۵، کوئر، لیس^۶، به معرفی این فرضیه پرداختند.

۳- بررسی فرض اول

ثابت کردن فرض اول این مقاله مبنی بر اینکه زبان‌های دنیا مخصوصاً آنهایی که از خانواده‌های زبانی متفاوتی هستند در واژگان و نحو، تفاوت زیادی با هم دارند، کار ساده‌ای است، هر فردی که سعی کرده باشد زبانی را به زبان دیگر ترجمه کند یقیناً با مسائلی روبرو خواهد شد که در آنها دو زبان بر هم منطبق نمی‌شوند، برای روشن شدن این موضوع ابتدا ترجمه چند مثال از واژگان زبان انگلیسی را به زبان فارسی در نمودار یک مقایسه می‌کنیم:

^۱- Lyons

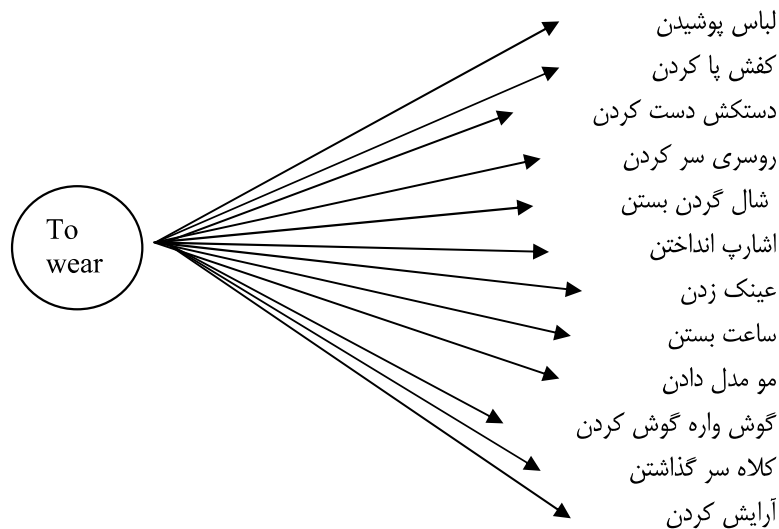
^۲- Jhon ,B, Carroll

^۳- Robert ,L, Cooper

^۴- John Lucy

^۵- Penny Lee

^۶- Julia Liss



نمودار شماره یک

در اینجا با مفهومی در معنی‌شناسی مواجهیم که می‌گوید: در صورتی که اعضای یک گروه واحد، یک نظام معنایی را تشکیل دهند که در رابطه متقابل با یکدیگرند، چنین واحدهای گروهی به دلیل ویژگی مشترکشان حوزه معنایی^۱ نامیده می‌شوند (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

این مفهوم که در حیطه دلالت درون زبانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، با توجه به آراء هردر و هومبولت از سوی گروهی از دانشمندان آلمانی و سوئیسی به ویژه ایپسن^۲ و پورتسیگ^۳ در دهه دوم و سوم قرن بیستم معرفی شد (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

در ارتباط با مثال‌های بالا در زبان انگلیسی این حوزه معنایی را می‌توان با فعل *to wear* بیان کرد اما زبان فارسی این حوزه معنایی (یعنی آن چیزهایی که انسان می‌پوشد، یا به خودش آویزان می‌کند) را دقیق‌تر بیان می‌کند.

مثلاً برای «دستکش» می‌گوییم «دست کردن» برای «روسری» می‌گوییم «سر کردن» برای «عینک» می‌گوییم «زدن» برای «آرایش» می‌گوییم «کردن» برای «ساعت» می‌گوییم «بستن» برای «کلاه» می‌گوییم «سر گذاشتن» برای گوشواره «گوش کردن» ولی برای همه این افعال در زبان انگلیسی فعل "to wear" را به کار می‌بریم. همانطور که می‌دانید این حوزه معنایی را زبان انگلیسی بسیار کلی‌تر در نظر می‌گیرد، اما زبان فارسی آن را به دقت پرورش داده است. در مثال

^۱- semantic field

^۲- Ipsen

^۳- Porzig

دیگر عکس مطلب بالا مشاهده می‌شود. در حوزه معنایی «زمان» و «ابزار» اندازه‌گیری زمان و وسایلی که برای اندازه‌گیری زمان به کار می‌روند مسئله متفاوت است. برای این حوزه در زبان فارسی به همه، «ساعت» می‌گویند، اما انگلیسی آن را حداقل به شش حوزه معنایی برش داده است. مثلا :

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| 1-It takes two hours. | دو ساعت طول کشید. |
| 2-She kept looking at her watch. | او مرتب به ساعتش نگاه می‌کرد. |
| 3-He arrived at five o'clock. | او ساعت پنج آمد. |
| 4-The kitchen clock has stopped. | ساعت آشپزخانه خوابیده است. |
| 5-What time is it? | ساعت چند است؟ |
| 6-What do we have next period? | ساعت(زنگ) بعدی چی داریم؟ |

در این حوزه معنایی برعکس فارسی، زبان انگلیسی آن را خوب پرورش داده است. نمونه دیگر برای بررسی تفاوت بین زبان‌ها نمودار دو است.

دانستن	شناختن	به رسمیت شناختن
CONSIDER	KNOW	RECOGNIZE

نمودار شماره دو

همان طور که در جدول دو مشاهده می‌کنید هیچ کدام از این مستطیل‌ها دقیقا مقابل هم قرار نمی‌گیرند، از سمت چپ «دانستن» یک قسمت از حوزه معنایی "know" و یک قسمت از "consider" را می‌پوشاند. به این جمله‌ها در انگلیسی و فارسی توجه کنید:

- | | |
|---|---|
| 1- He considers himself an expert on the subject. | او خود را در این زمینه کارشناس می‌داند. |
| 2- I know where it. | من می‌دانم کجاست. |
| 3- I know him. | او را می‌شناسم. |
| 4- I scarcely recognize him | او را نمی‌شناسم. |
| 5- The international community refused to recognize the newly independent nation state. | جامعه بین‌المللی از به رسمیت شناختن کشوری که تازه استقلال یافته بود سرباز زد. |

فعل "consider" یک تکه از حوزه معنایی «دانستن» و یک تکه از «شناختن» را می‌پوشاند. در حوزه معنایی «او را می‌شناسم» «شناختن» در مقابل "know" قرار می‌گیرد ولی در مقابل "recognize" قرار نمی‌گیرد. همان طور که مشاهده می‌کنید افعال دقیقاً در مقابل هم قرار نمی‌گیرند.

مثالی از تفاوت ساختاری در زبان‌ها در تایید فرض اول به قرار زیر می‌باشد:

او از درخت افتاد و دستش شکست. He fell of the tree and broke his hand

در فارسی کلاه بر سر می‌گذارند ولی در انگلیسی آن را می‌پوشند و در فرانسوی من درد در سر دارم، Jai mal a la tete و در انگلیسی سر درد دارم، I have a headache و در فارسی من سرم درد می‌کند. در فارسی پسرخاله، دخترخاله، پسرعمو، دخترعمو، پسرعمه، دختر عمه، پسردایی، دختردایی داریم، در حالی که در زبان انگلیسی همه این واژه‌ها تنها با کلمه cousin بیان می‌شود. بنابر این بر طبق فرضیه ورف این گونه نتیجه‌گیری می‌شود که، انگلیسی‌ها از درخت می‌افتند و دستشان را خودشان می‌شکنند ولی فارسی زبان‌ها از درخت می‌افتند و دستشان خودش می‌شکند، اما می‌بینیم که نه در انگلیسی و نه در فارسی این مسئله اصلاً مهم نیست.

۴- بررسی فرضیه دوم

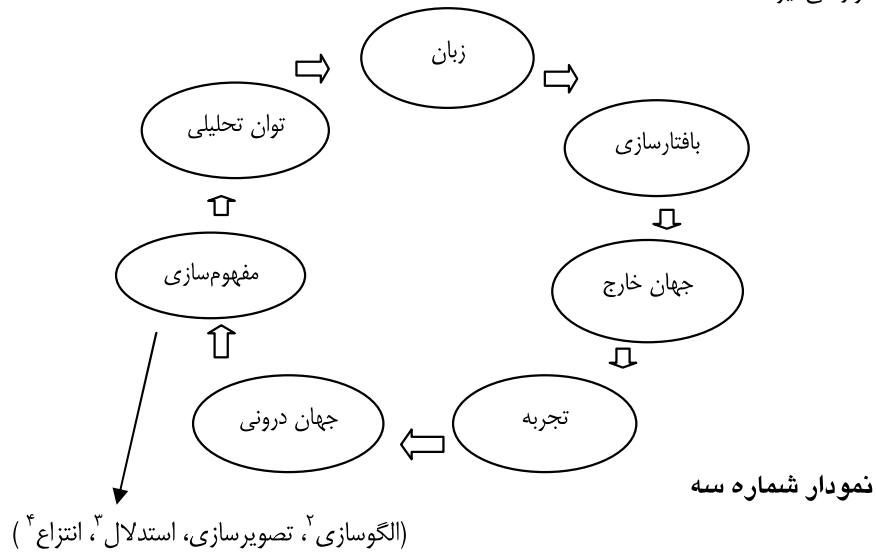
بر اساس فرض دوم، ساخت زبان در ادراک ما از جهان خارج موثر است و یا در دیدگاهی افراطی که برخی بدان معتقدند، ساخت زبان ادراک ما و جهان‌بینی ما را شکل می‌دهد. واکنش‌ها در مقابل این فرض سه دسته‌اند:

دسته اول به شدت بر این فرض معتقدند و به تاثیر صد در صد زبان بر ذهن قائل هستند و حتی برخی پا را از این فراتر گذاشته و زبان و ذهن را یکی می‌شمارند.

هردر در پاسخ به این سوال که از میان زبان و اندیشه کدامیک بر دیگری مقدم است می‌گویند چون وجود هر یک از این دو مبتنی بر وجود دیگری است، ناگزیر اقرار باید کرد که هر دو منشاء مشترک دارند. آدمی در هر یک درست از همان مراحل تحولی بر گذشته است که در دیگری (روبینز، ۱۹۹۷: ۱۵۵-۱۵۶).

دسته دوم افرادی هستند که بر تاثیر نسبی و ملایم زبان بر ذهن قائل و معتقدند. تاثیر زبان بر ذهن تنها در برخی از جنبه‌ها خود را نشان می‌دهد که از آن نمونه می‌توان به تاثیر ذهن بر طبقه-بندی اشیاء و مفاهیم در زمینه احساسات نام برد که در مقابل دیگر مقوله‌ها از خود نسبت بیشتری نشان می‌دهد. دسته سوم کسانی هستند که معتقدند اشتباه ورف و پیروانش این بوده که می‌پنداشتند زبان به طور مستقیم با دنیای خارج رابطه دارد، در حالی که زبان از طریق شبکه بسیار پیچیده مفاهیم که همه آنها ساخته ذهن هستند با دنیای بیرون مرتبط است. زبان ذهنیتی را که ذهن ساخته

بیان می‌کند و اصلا با واقعیت دنیای خارج کاری ندارد. طرفداران این دیدگاه می‌گویند اشتباه است که بین زبان و دنیای بیرون به طور مستقیم ارتباط برقرار شود. ما دنیای خارج را از طریق حواسمان می‌شناسیم، حواسمان دریچه‌هایی به دنیای بیرون هستند، اما حواس ما گزارشگران خوبی نیستند. مثلا هنگامی که در جاده‌ای در زیر نور آفتاب حرکت می‌کنیم و یا در کویری داغ به دور دست‌ها نگاه می‌کنیم با پدیده‌ای به نام سراب مواجه می‌شویم که در نگاه اول آنرا آب می‌بینیم در حالی که حقیقت چیز دیگریست و آبی در کار نیست و تنها تاثیر نور آفتاب به سطح و انعکاس آن به چشم‌ها و تداخل رنگ‌ها و امواج است که ذهنمان را گمراه کرده و چشم ما آن را آب می‌بیند. بنابر این، این دسته از منتقدین، معتقدند که حوزه ادراک بینایی در نگاه اول مستقل کار می‌کند و از قسمت‌های دیگر مغز اطلاعات نمی‌گیرد و خطای خودش را با اطلاعات قسمت‌های دیگر مغز اصلاح نمی‌کند. حال سوالی که پیش می‌آید این است که ما از کجا پی می‌بریم که آن سراب است یا آب؟ مغز ما در چهارچوب داده‌های ذهنی قرار نمی‌گیرد، بلکه از طریق تصویرسازی^۱ با توجه به داده‌های قبلی و تجربیات پیشین به حقیقت پی می‌برد. ذهن برای انجام چنین تحلیلی (و در حقیقت هر نوع ارتباطی که برای انسان حاصل می‌شود) به صورت مجزا عمل نکرده بلکه در شبکه پیچیده‌ای از ارتباطات قرار می‌گیرد.



1- imaging(abstraction)
 2- model-construction
 3- reasoning
 4- abstraction

همان طور که در نمودار سه مشاهده می‌شود ارتباط بین دنیای خارج و زبان از شبکه روابط پیچیده از مفاهیم درست شده است که اصلاً مطرح نیست که فکر مقدم است بر زبان یا برعکس. می‌توان بر رد فرضیه دوم اینگونه استدلال کرد که اگر زبان افراد بر جهان بینی آنها تأثیر مستقیم دارد، آیا در زبان‌هایی چون آلمانی که برای اسامی با توجه به جانداران تعریف مذکر و مونث قائل می‌شوند و برای غیرجانداران از تعریف خنثی استفاده می‌کنند موارد زیر را چگونه می‌توان توجیه کرد (کاتامیا، ۲۰۰۶: ۲۵).

Das mädchen	the girl
Das kind	the child

در موارد بالا اگر چه این اسامی جاندار هستند ولی مانند اسامی بی‌جان تعریف خنثی پذیرفته‌اند. با توجه به فرضیه ورف آیا آلمانی‌ها، دختر و بچه را غیر جاندار تلقی می‌کنند؟ اگر فرضیه ورف را بپذیریم، باید بگوییم که تفاوت زبان‌ها مانع بزرگی در کار ترجمه خواهد بود، در حالی که مترجمان توانا و حرفه‌ای به راحتی به کار ترجمه می‌پردازند و فهم مشترک بین افراد ایجاد می‌کنند. اگر تفاوت زبان‌ها مانع از فهم مشترک و دو طرفه شود، استفاده زبان‌ها از متون علمی دیگر زبان‌ها غیر ممکن می‌نمود.

یکی از دلایل مهمی که ورف بسیار بر آن تأکید می‌کند نمودار چهار است که در آن طیف رنگ-ها نشان داده شده است.

بنفش	ارغوانی	آبی	سبز	زرد	نارنجی	قرمز
Dootlz			Ico		Icii	

نمودار شماره چهار

زبان هوپی که یکی از زبان‌های سرخپوستی آمریکاست، برای این طیف رنگ فارسی و انگلیسی که هفت کلمه است، تنها سه کلمه دارد. ورف اینگونه استدلال می‌کند که هوپی‌ها رنگ را آن گونه که ما ادراک می‌کنیم نمی‌بینند و برای آنها هم واژه مناسب ندارند، اما ما دلایل عصب‌شناختی داریم مبنی بر اینکه ادراک رنگ از نامیدن آن متفاوت است. یعنی آن چیزی که در حوزه سبز قرار می‌گیرد، اگر چه هوپی‌ها برای آن کلمه‌ای ندارند، اما می‌توانند جدا از هم درک کنند.

طبق گفته داماسیو^۱ شواهد عصب‌شناختی معتبری وجود دارد که نشان می‌دهد ادراک رنگ مستقل از نام‌گذاری آن است. در عصب‌شناسی گفته می‌شود چشم ما سه نوع یاخته عصبی دارد که در مقابل رنگ‌های قرمز، سبز و آبی حساسند. به عبارت دیگر هر یک از سه یاخته عصبی در مقابل

^۱ - Damasio

طول موج‌های متفاوت واکنش نشان می‌دهد که طول آبی، قرمز و سبز هستند. رنگ‌های دیگر به صورت آمیزه‌ای از این سه رنگ ادراک می‌شوند.

آنتونی داماسیو و همسرش در مورد «رنگ پریشی»^۱ که از آسیب‌های مغزی ناشی می‌شود مطالعات زیادی انجام داده‌اند. آنها معتقدند که آسیب به قسمت خاصی از شکنج لینگوال راست و چپ در قسمت پس‌سری موجب کور رنگی می‌شود. بیماران دارای دید طبیعی پس از این آسیب مغزی ادراک خود را از دست می‌دهند. هیچ ضایعه‌ای در هیچ جای دیگر از مغز نمی‌تواند چنین حالتی به وجود بیاورد، بنابر این می‌توان گفت که مفهوم ادراک و مغز مربوط به این قسمت مغز است، از طرفی دیگر بیمارانی که در قشر خلفی گیجگاهی چپ و قشر تحتانی آهیانه ضایعه داشته باشند ادراک خود را از دست نمی‌دهند، اما در نامیدن رنگ‌ها دچار آسیب می‌شوند. مثلاً به جای قرمز می‌گویند «موقز» و چیزهایی از این قبیل و بالاخره بیمارانی که قسمت گیجگاهی شکنج لینگوال چپ آنها آسیب دیده باشد دچار ناهنجاری رنگ^۲ می‌شوند یا نمی‌توانند نام رنگ‌ها را به خاطر بیاورند، این در حالی است که ادراک رنگ و تمایز رنگ‌های مختلف در آنها سالم مانده باشد. چیز دیگری که علیه این نظریه می‌توان گفت حرف‌های چامسکی است که می‌گوید بچه انسان از نظر عصب-شناختی آمادگی خاصی دارد، اگر چه هنوز ژن خاصی برای زبان شناسایی نشده است. چامسکی می‌گوید آن چیزی که مسلم است این است که اگر بچه انسان آمادگی این را نداشته باشد که زبان را فرا گیرد، محال است که طی دو سال بتواند زبان اطرافیان را فرا بگیرد.

می‌توان به طرز دیگر و ملموس‌تری نظریه ورف را رد کرد که اگر برای رنگی در یک زبان نامی خاص وجود نداشته باشد و یا اگر برای مفهومی، واژه‌ای خاص وجود نداشته باشد از شیوه‌های متفاوتی برای انتقال معنا استفاده می‌شود به این ترتیب که در زبان ایتالیایی فعل *in combere* به معنای «ضروری بودن» فاقد تصریف شکل سوم^۳ فعل است و بنابر این در ترکیبات زمان گذشته کاربرد ندارد. در فرانسه فعل *fire* به معنای «سرخ کردن» *"dechoir"* به معنی «افتادن» و *"clore"* به معنی «بستن» فاقد زمان گذشته ناکامل^۴ است و در زبان انگلیسی استفاده از فعل *"abid"* به معنای «ستادگی کردن، پایدار ماندن» در زمان گذشته تا اندازه‌ای نامانوس و غیرعادی می‌نمایند.

* (they abided/ abode by the referee's decision)

^۱-daltonism

^۲- anomia

^۳- Past participle

^۴- Imperfect past tense

در روسی برای شماری از افعال در زمان آینده و یا حال، اول شخص مفرد وجود ندارد. pobedit به معنی «بردن و شکست دادن». در صرف به این افعال که فاقد برخی از صورت‌ها می‌باشند واژه‌های ناقص^۱ می‌گویند (هسپلمت، ۲۰۰۲: ۱۴۲).

چنین ویژگی‌های زبانی به معنای ناکارآمدی این زبان‌ها نمی‌باشد، بلکه گویشواران آن زبان از شیوه‌های دیگری برای انتقال مفاهیم این صورت‌ها در آن دسته از افعال استفاده می‌کنند. مثلا در روسی به جای اینکه بگویند pobedit «من برنده خواهم شد» می‌گویند "oderžu pobedu" یعنی «من برنده خواهم بود» یعنی به جای "I'll win" می‌گویند "I will be victorious" و در انگلیسی به جای استفاده از "abid" از کلمات respect و accept استفاده می‌کنند و همان معنا را اما با واژگان متفاوت بیان می‌کنند. زبان ایتالیایی و فرانسوی نیز همین مفاهیم را با کلماتی دیگر منتقل می‌کنند. در زمانی که زبان‌ها فاقد واژه‌ای خاص باشند به جای آنها از یک فرایند نحوی استفاده می‌کنند. به این پدیده عدم تصریف^۲ گویند. برای مثال در زبان انگلیسی صورت‌های nicer و warmer وجود دارد ولی *beautifuller* و *interestinger* وجود ندارد. علت آن محدودیت-های آوایی و واج‌شناختی است، در اینجا زبان انگلیسی به جای این کمبود از فرایند نحوی استفاده می‌کند و واژه‌های more beautiful و more interesting را به کار می‌برد.

علاوه بر موارد بیان شده و ترجمه از زبانی به زبان دیگر و تحقیقات انجام شده در علم شناخت مخالفت‌هایی با این فرضیه صورت گرفته است. جای دارد که به فرضیه‌ای به نام فرضیه «زبان اندیشه» اشاره کنیم که در نقطه مقابل فرضیه نسبیت زبانی قرار دارد. در این فرضیه طبق پژوهش‌های چند دهه اخیر در زمینه رابطه میان زبان و اندیشه، شواهدی دال بر اندیشیدن بدون زبان وجود دارد. این ادعا مبتنی بر پژوهش‌های پینکر^۳ است که نشان می‌دهد زبان و اندیشه دو پدیده مستقل از یکدیگرند، پژوهش‌های وی به ویژه بر روی نوزادان انسان و ... در زمینه برخی از فرایندهای اندیشیدن از قبیل یادآوری و استدلال نشان می‌دهد که تفکر بدون زبان نیز وجود دارد. از سوی دیگر مجموعه‌ای از تحقیقات روانشناسان به وجود تفکر تصویری، یعنی اندیشیدن به کمک تصاویر ذهنی و بدون زبان صحنه می‌گذارد. پژوهش‌های پی‌گیر به شکل مستدل ثابت می‌کند که روش استدلال و بسیاری دیگر از فرایندهای اندیشه در افرادی که به جوامع زبانی کاملا متفاوتی تعلق دارند، بسیار مشابه است (صفوی، ۱۳۸۷: ۸۷-۹۰).

^۱- defective lexemes

^۲- periphrasis

^۳- Pinker

۵- نگاهی اجمالی به استمرار نظری این فرضیه و پذیرش آن

برای خواننده امکان طرح این سوال وجود دارد که به چه دلیل بزرگانی چون هردر، هومبولت، بواس، سایپر و ورف دیدگاه‌هایی را در این زمینه مطرح کردند و چرا این دیدگاه‌ها مورد قبول افراد زیادی قرار گرفته است؟

در توجیه این سوال بهتر است که به دیدگاهی که روبینز در این مورد دارد نگاهی بیندازیم، وی در توجیه اینکه چرا نظریه نسبیت زبانی از سوی هردر، هومبولت و بواس مطرح شد و مورد قبول عام قرار گرفت، می‌گوید «این قبیل عقاید پیش از آن هم از سوی کسانی مطرح شده بود. اما در آستانه عصر رمانتیسم در اروپا و به ویژه در آلمان و درست در لحظاتی از تاریخ که ملیت‌گرایی اروپا به مضمونی غالب در عرصه سیاست بدل شد، اقرار به این قول که زبان هر ملتی، فردیتی مختص به خود دارد و اینکه هر زبانی از این دست با فکر و اندیشه آن ملت و با ادبیات آن و همچنین با امر اتحاد و اتفاق آن پیوند تنگاتنگ دارد، اقراری بود که خیلی آسان توانست قبول عام یابد(روبینز، ۱۹۹۷: ۱۷۵-۱۷۶). در مورد بزرگانی چون سایپر(شاگرد بواس) و ورف (شاگرد سایپر) این گونه می‌توان استدلال کرد که چون در آن دوران یعنی اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ کار مطالعه درباره زبان‌های سرخپوستی شدت یافته بود و در آن زبان‌ها محققان مجبور بودند که خود به تنهایی تمامی تحقیقات را به دلیل نبود اطلاعات و داده‌های پیشین انجام دهند و به یادگیری آن زبان‌ها همت گمارند(گفتنی است که تکیه بیش از حد به مسئله «روال‌های کشف»^۱ در آن دوران نیز از همین مسئله نشأت می‌گیرد). در این سیر سختی‌هایی پیش‌آمده در طی مراحل تحلیل و گاهی ناهمگونی‌های شگرف در زبان و فرهنگ اقوام مورد نظر در مقایسه با زبان ما و فرهنگ‌های شناخته شده، همگی دست به دست هم داد تا به این قول صحنه گذارند که اختلاف زبان، اختلاف فرهنگ و بالطبع اختلاف دیدگاه و جهان‌بینی را ناشی می‌شود.

۶- نسبیت حاکم در ادبیات

در پایان باید به این نکته توجه کرد که اگر طی سالیان متمادی و تحقیقات فراوان مسئله‌ای که در مقاله حاضر بدان پرداخته شد و دیدگاه افراطی آن مورد نقد قرار گرفت، همچنان افرادی را به خود جلب می‌کند و محققانی بر وجود مطلق نسبیت زبانی حکم می‌دهند(در دهه‌های اخیر افرادی چون کوپر، لوسی، لی، کورنر و لیس) می‌تواند دلیل این باشد که نسبیت زبانی در حوزه‌ای که در آن بسیاری از قواعد زبان‌شناسی در برابر آن سر فرود می‌آورند و دنیایی که قطعیت از آن رخت بر بسته و زیبایی عرض و نسبیت در صورت جای مطلق بودن حقیقت و واحد بودن ذات را گرفته است

^۱ - discovery procedures

کارایی دارد. یا بهتر است به زبان علمی‌تر سخن بگوییم و اذعان بداریم که تنها در دنیایی می‌توان انتظار نسبت را داشت که سخن از خلاقیت^۱ به میان می‌آید. یعنی در جایی که ما تنها با قوانین مبتنی بر قاعده محض^۲ نمی‌توانیم گره از معمای ادبیات بگشاییم و گهگاه با قوانین مخالف قانون‌های قطعیت‌مدار و ریاضی‌وار زبان‌شناسی بر می‌خوریم و به این نکته می‌رسیم که به گفته یاکوبسن تنها زمانی می‌توان وارد دنیای ادبیات شد که عالم قطعیت‌مدار و ریاضی‌وار زبان‌شناسی را به تمام و کمال پشت سر گذاشته باشیم. بنابر این در حوزه ادبیات تا اندازه‌ای این فرضیه را می‌توان صادق دانست.

به عنوان مثال اثری چون پیرمرد و دریا را در نظر بگیرید که به گفته نویسنده آن یعنی همینگوی (۱۸۸۹-۱۹۶۱) بیش از نود بار بازبینی شده است و به گفته منتقدان این اثر، هر کلمه از این اثر بزرگ عامدانه و با تفکر قبلی جای گرفته است. حال شما فردی را در نظر بگیرید که انگلیسی زبان مادری وی نیست. اگر در خوشبینانه‌ترین حالت و برای فردی که سال‌ها مشغول یادگیری زبان انگلیسی بوده است، در هر صفحه با یک کلمه نا آشنا برخورد کند که معنای آن را نمی‌داند- بسا که این تعداد بیشتر نیز باشد خواننده متن زبان بیگانه در هر بار رویارویی با آن کلمات نا آشنا و در زمان و جایگاهی که سیر اتفاقات اثر نیاز به ادامه اثر و عدم انقطاع را می‌طلبد، به فرهنگ لغت مراجعه کند، وی به تعداد صفحات کتاب در جریان سیال شکل گرفته در ذهن خود در طی خواندن این اثر، وقفه ایجاد می‌کند و ذهن را دچار گسستگی و به اصطلاح ادبی وقفه کرده است. در حالت دوم، اگر خواننده بر قدرت فهم و درک خود تکیه کند و از کلمات نا آشنا به مسامحه بگذرد، در حقیقت وی به تعداد صفحات این اثر مفاهیمی از این اثر گرانها را دریافت نکرده است. اگر حالت سوم را نیز در نظر بگیریم و در خوشبینانه‌ترین حالت، وی با تمامی کلمات آن کتاب آشنا باشد- که امری بعید به نظر می‌رسد - وی معانی تمامی کلمات را از فرهنگ لغت آموخته است و در صورتی که ما قول ویتگنشتاین را در مورد تعبیر معنا بپذیریم که معنا برابر با کاربرد (use) است، آیا فردی که معنا را از فرهنگ لغت آموخته است با فردی که آنها را از کودکی فرا گرفته و با کلمات و ساختارهای آن زبان بزرگ شده است، یکی می‌باشد؟ آیا آن دو حظی برابر از اثر ادبی خواهند برد؟ آیا فرد خواننده متون بیگانه با نکته‌های ریز فرهنگی پشت اثر و محیط شکل دهنده اثر که بر اثر ادبی تاثیر گذاشته با خبر است؟ آیا وی از درکی مساوی از واژگان، نحو و ظریف‌ترین نکات کلامی/گفتمانی و کاربردی که هر یک از ساخت‌ها در بر دارد برخوردار است؟ یا ده‌ها و صدها تفاوت فرهنگی، اجتماعی و ... در زبان مستقیماً نمود پیدا می‌کنند؟

پس می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که در متون ادبی و عوامل احساسی، امکان احتمالی وجود نسبت زبانی از هر جای دیگر بیشتر است. حال تمامی موارد گفته شده را در مورد شعر در نظر

^۱ - productively

^۲ - pure rule-governed rules

بگیریم که هدف اصلی آن انتقال احساسات و عواطف است، که این احساسات در لایه لایه‌های معنایی و بازی‌های کلامی آن جای گرفته است. پس ما اگر به نقش‌های زبان چون ۱- نقش ارتباطی ۲- نقش ارجاعی ۳- نقش حدیث نفس و بیان احساسات ۴- کنترل واقعیت ۵- ابزار تفکر ۶- زیبایی آفرینی ۷- بیان هویت ۸- جلوه‌های صوتی ۹- ثبت وقایع قائل باشیم، در حداقل یک یا دو مورد از این نقش‌های زبانی یعنی ۱- حدیث نفس و بیان احساسات و ۲- زیبایی آفرینی امکان وجود نسبیت زبانی امکانی دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. و شاید همین باشد که هیچ غیر فارسی زبانی بسان حافظ و سعدی و سهراب شعر نخواهد گفت و تنها با استفاده از کلمات روح انسانی را به تسخیر خود در نخواهد آورد و شاید همین باشد که هیچ غیر انگلیسی زبانی به سان ویلیام بلیک^۱ (۱۷۵۷-۱۸۲۷) و شلی^۲ (۱۷۹۲-۱۸۲۲) و وردز ورث^۳ (۱۷۷۰-۱۸۵۰) شعر نخواهد گفت و هیچ غیر آلمانی زبانی گوته نخواهد شد.

۷- جمع‌بندی مطالب

در این مقاله که به فرضیه سایپر- ورف پرداخته شد، به عرضیاتی پرداختیم که همگی جامه‌ای بر تن ذات‌ها بودند. در اینجا، سخن از قبض و بستی بود که به تبع عوارض و عرضیات دوران در جوهر و حقیقت زبان، به ناگزیر افتاده بود و به گمان برخی از افراد چون هردر، هومبولت، بواس، سایپر و ورف این عرضیات، ذات‌های متفاوت و غیر قابل درک را به وجود می‌آورند. آنها بر این باور بودند که زبان‌های متفاوت، دنیاها و جهان‌بینی‌های متفاوتی را برای افراد به وجود می‌آورد که با شخصیت وی عجین خواهد شد.

در این مقاله با تاکید بر شماری از استدلال‌ها، این حکم مورد تردید قرار گرفت و تنها در شمار اندکی از نقش‌های زبان نسبیتی ظریف مشاهده شد. گرچه هومبولت، سردمدار مفهومی به نام نسبیت زبانی، بدین گونه می‌اندیشد که زبان به هیچ وجه تنها وسیله برای ارتباط محض نیست، بلکه آینه تمام نمای ذهن است و دیدگاه سخنگویان را می‌سازد (کوئرنر، ۲۰۰۰: ۱۰). ما با مثال‌هایی عمدتاً از زبان انگلیسی، فارسی، این فرضیه را مورد تردید قرار دادیم و به ارتباط غیر مستقیم ذهن با دنیای خارج رای دادیم.

در پایان گفتنی است عرض‌ها هر چه ظریف‌تر و نزدیک‌تر و آمیختگی‌شان با ذات هر چه صمیمی‌تر، کار زبان‌شناسی به همان نسبت، ظریف‌تر و حساس‌تر است. صورت و ظاهر زبان‌ها یا همان عرضیات همانقدر که حاجب ذاتند، کاشف آنند و جز اینکه از عرضی در عرض دیگری پای

^۱- Wilhelm Blake

^۲- Shelly

^۳-William wordsworth

بگذاریم گریزی نداریم. تا روزی که به کنه ذات زبان یعنی جهانی‌ها دست یابیم و این جهانی‌ها هستند که راز درون آدمی را آشکار می‌کنند.

منابع

- دبیر مقدم، م (۱۳۸۶) *زبان شناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سمت.*
- باطنی، م. (۱۳۸۵) «نسبیت در زبان» *فصلنامه زبان و ذهن، شماره ۱ صص ۳۹-۴۷.*
- Brown, R. L. (1967) *Wilhelm Von Humboldt. Concept of Linguistic relativity*, Netherland: Mouton and co.
- Black, m. (1969) "some trouble with Whorfianisms ". In: S. Hook(Ed), *language and philosophy: A Symposium*. New York University Press, 30-35.
- Boas, F.(1910)" Psychological problems in anthropology"*Journal of Psychology*, 21,371-384.
- Chomsky,N. (1966) *Cartesian Linguistics*, New york: harper and Row.
- Crystal, D. (2003)*A Dictionary of Linguistic And phonetics* London: Blackwell publishing,5th.ed.
- Damasio, A. and Hanna Damasio (1992)*Brain and Language*, scientific American.
- Haspelmath, M. (2002) *Understanding Morphology*, London: oxford University Press Nco.
- Katamba, F. (2006)*Morphology*, London: Macmillan Press Ltd.2nd ed.
- Koerner, E and F Kenrad (2000)"Towards A Full Pedigree of The Sapir Whorf Hypothesis" edited by. ,Pütz and M .H. Verspoor ,papers in the Explorations in Linguistic relativity. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamin Publishing. Co.
- Lyons (1981) *Language and Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Langham, R. (1967) *Wilhelm Von Humboldt conception of linguistic relatively*, The Hague Mouton .
- Robins R.H.(1997)*A Short History of Linguistics*. Essex: Longman.4th.ed..

-
-
- Whorf.B.L.(1962)*Language, Thought and Reality*, Selected Writings. Edited by John B, Carroll .The MIT Press.

تعدادی از مثال‌ها از باطنی (نسبیت در زبان، مجله زبان ذهنی ۱۳۸۵) گرفته شده.

سلسله